



فصلنامه علمی- پژوهشی اخلاق پژوهی

سال نهم • شماره اول • بهار ۱۴۰۵

Quarterly Journal of Moral Studies
Vol. 9, No. 1, Spring 2026



از تجربه عاطفی تا داوری اخلاقی: واکاوی نقش عواطف در معرفت اخلاقی در منطق العشاق، بر بنیاد نظریه نوئل کارول

نرگس اسکویی* 

 10.22034/ethics.2026.52318.1854

چکیده

این پژوهش با پیوند زیباشناسی اخلاقی و فلسفه عواطف، سازوکارهای عاطفی-اخلاقی منطق العشاق اوحدی مراغه‌ای را بررسی می‌کند. مسئله آن است که چگونه تجربه‌های عاطفی روایت‌شده در این منظومه، فراتر از احساسات شخصی، به ابزاری برای تولید، انتقال و تثبیت معرفت اخلاقی تبدیل می‌شوند. با بهره‌گیری از چارچوب نظری نوئل کارول در باره «شناخت‌مندی عواطف» و «کارکرد اخلاقی واکنش‌های احساسی» و روش تحلیل کیفی، نشان داده می‌شود که اوحدی عشق را تجربه‌ای عاطفی-معرفتی برای ترکیه نفس، تهذیب اخلاق، خودشناسی و مسئولیت‌پذیری عاشقانه صورت‌بندی می‌کند. یافته‌ها حاکی از آن است که عاطفه در این منظومه، سازوکاری هنجارساز و تربیتی برای بازاندیشی اخلاقی و شکل‌گیری فضیلت‌های معنوی است. ترکیب عناصر غنایی و عرفانی در این اثر، بستری فراهم می‌کند که معرفت اخلاقی از مسیر تجربه عاطفی میسر شود. منطق العشاق نمونه‌ای برجسته از پیوند اخلاق، زیبایی‌شناسی عرفانی و ادبیات فضیلت‌گراست؛ متنی که عشق عرفانی را نه تجربه‌ای صرفاً زیباشناختی، بلکه فرایندی اخلاقی، تربیتی و معرفت‌محور بازنمایی می‌کند.

کلیدواژه‌ها

زیبایی‌شناسی اخلاقی، تجربه عاطفی، شناخت‌مندی عاطفه، نظریه نوئل کارول، عرفان غنایی.

* دانشجویار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بناب، دانشگاه آزاد اسلامی، بناب، ایران. | nargesoskouie@iau.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۱۷ □ تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۱۱/۰۹

■ اسکویی، نرگس. (۱۴۰۵). تعالی، احساسی مغفول در قلمرو اخلاق: تحلیلی انتقادی. فصلنامه اخلاق پژوهی. ۹(۳۰)، ۱۰۴-۱۰۱.

doi: 10.22034/ethics.2026.52318.1854

۱. مقدمه

ادبیات عرفانی فارسی یکی از غنی‌ترین و پیچیده‌ترین عرصه‌های اندیشه و بیان در فرهنگ ایرانی-اسلامی است که در آن، تجربه‌های عاطفی، شهودی و وجودی انسان با داورهای اخلاقی و معرفتی در پیوندی ژرف و ساختارمند ظاهر می‌شوند. در این سنت ادبی، عاطفه نه صرفاً امری شخصی و احساسی، بلکه نیرویی معناپرداز و هدایت‌گر است که نقش بنیادینی در شکل‌گیری نگرش اخلاقی و سلوک معنوی ایفا می‌کند. عشق، به مثابه محور مرکزی این منظومه فکری، از سطح یک هیجان فردی فراتر رفته و به منزله راهی برای شناخت، تربیت نفس و وصول به حقیقت مطرح می‌شود. از همین رو، بررسی نسبت میان عشق، اخلاق و معرفت در متون عرفانی فارسی، امکان فهم عمیق‌تری از نظام ارزشی و تربیتی نهفته در این آثار فراهم می‌آورد.

در این میان، سنت محبت‌نامه‌نویسی جایگاهی ممتاز دارد؛ سنتی که با تکیه بر روایت‌های عاشقانه، زبان نمادین و تمثیل‌های سلوکی، تجربه عشق را به صورت فرآیندی تدریجی و هدفمند بازنمایی می‌کند. منظومه منطق العشاق اثر اوحدی مراغه‌ای یکی از نمونه‌های شاخص این سنت است که در بطن آن، عشق به عنوان نیروی محرک سلوک اخلاقی و معرفتی تصویر می‌شود. این منظومه نه صرفاً گزارشی شاعرانه از حالات عاشقانه، بلکه ساختاری تربیتی-معرفتی دارد که مخاطب را از سطح تجربه زیسته و عاطفی به سطح داور، تشخیص و معناپردازی اخلاقی رهنمون می‌سازد. در این فرآیند، عاطفه نقشی واسطه‌ای ایفا می‌کند؛ بدین معنا که عشق، پلی میان احساس و اندیشه، و میان تجربه درونی و التزام اخلاقی ایجاد می‌کند.

یکی از مسائل بنیادین و دیرپا در اندیشه فلسفی، عرفانی و اخلاقی، نسبت میان عقل و عشق و امکان یا امتناع سازگاری میان این دو بوده است. در طول تاریخ اندیشه، برخی متفکران بر تعارض عقل و عشق تأکید کرده و عشق را امری فراتر یا حتی متضاد با عقل دانسته‌اند، در حالی که گروهی دیگر، به ویژه در سنت فلسفی-عرفانی اسلامی، بر هماهنگی و تعامل این دو قوه تأکید ورزیده‌اند. در اخلاق عشق‌محور قرآنی-دینی، این دوگانه‌سازی تقابلی جای خود را به نوعی هم‌افزایی و همکاری می‌دهد؛ به گونه‌ای که عقل و عشق نه در برابر یکدیگر، بلکه در امتداد هم عمل می‌کنند.

بر اساس دیدگاه‌های مطرح در مکاتب فلسفی مشاء، اشراق، حکمت متعالیه، عرفان اسلامی و نیز در اندیشه علامه طباطبایی و برخی از شاگردان ایشان، میان عقل و عشق نوعی هماهنگی ذاتی وجود دارد (کیاشمشکی و همکاران، ۱۴۰۳، ص ۱۱۰). در این چارچوب معرفتی-اخلاقی، اگرچه

برخی مراتب عالی عشق به دلیل شدت، عظمت و شرافت وجودی، در قلمرو ادراک مفهومی عقل قرار نمی‌گیرند، اما این امر به معنای نفی یا ستیز با عقل نیست. بلکه عقل به‌عنوان مقدمه و بنیان معرفت، زمینه‌ساز پیدایش و تعالی عشق حقیقی است. بدون تعقل، شناخت، و التزام اخلاقی، وصول به عشق حقیقی و مراتب والای آن امکان‌پذیر نخواهد بود.

در معرفت اخلاقی دینی، عشق حقیقی مولود شناخت عقلانی است؛ زیرا انسان به‌واسطه عقل می‌تواند به معرفتی راستین نسبت به حقیقت وجود، خیر مطلق و معشوق حقیقی دست یابد و بر اساس این شناخت، گرایش، محبت و حرکت وجودی خود را سامان دهد. از این منظر، عشق نه تنها ضد عقل نیست، بلکه ثمره کمال‌یافتگی عقل در ساحت اخلاق و معنویت است. به همین دلیل، بسیاری از منظومه‌های عاشقانه-عارفانه فارسی، از جمله منطق‌العشاق، بر پایه چنین نگرشی شکل گرفته‌اند و در قالب روایت و تمثیل، به مثابه درس‌نامه‌هایی اخلاقی و معرفتی، مسیر سلوک و تربیت درونی را برای سالکان و جویندگان حقیقت ترسیم می‌کنند.

در دهه‌های اخیر، تحولات معناشناسی ادبی و فلسفه اخلاق موجب شده‌اند که نسبت عاطفه و معرفت اخلاقی در علوم انسانی بازاندیشی شود. بر خلاف تلقی کلاسیکِ دوگانه‌انگارانه که احساس را حائل میان انسان و حقیقت اخلاقی می‌دید، رویکردهای جدید - از جمله تحلیل‌های زیباشناختی نوئل کارول - بر این نکته تأکید دارند که عواطف در آثار هنری، سازوکارهایی شناخت‌محور و داوری‌ساز هستند؛ یعنی احساس نه مانعی بر راه معرفت اخلاقی، بلکه سازنده آن است. کارول با طرح مفاهیمی چون «عاطفه شناخت‌محور»، «بازنمایی عاطفه‌مند» و «درهم‌تنیدگی دیالکتیکی احساس و فهم»، نشان می‌دهد که عواطف در متن هنری، به سازوکارهای اخلاقی فهم تبدیل می‌شوند و مخاطب را از واکنش صرف احساسی، به تأمل اخلاقی، تشخیص موقعیت، و ارزیابی ارزش‌ها هدایت می‌کنند.

کاربست این چارچوب در تحلیل منطق‌العشاق فرصتی فراهم می‌آورد تا نشان داده شود که چگونه زبان شاعرانه اوحدی - با تکیه بر استعاره‌های کنشی، تمثیل‌های سلوکی، و ساختار محبت‌نامه - عاطفه را از سطح شور و کشش عاشقانه به سطح قضاوت اخلاقی ارتقا می‌دهد. در این منظومه، احساسات عاشقانه نه حالت‌هایی صرفاً هیجانی، بلکه سازوکارهای معرفت‌زای اخلاقی‌اند که امکان تشخیص، تمایزگذاری ارزشی، و فهم رابطه عاشق و معشوق را در افقی تربیتی و اخلاقی فراهم می‌کنند. منطق‌العشاق با خلق «فضای اخلاقی عاطفه‌مند»، ساختاری می‌سازد که در آن تجربه عاطفی به‌طور مستقیم بر شکل‌گیری فضیلت‌ها، آرمان‌های اخلاقی، و



فهم موقعیت‌های عملی اثر می‌گذارد.

بر این اساس، مسأله اصلی پژوهش آن است که زبان، روایت و ساختار استعاری منطق‌العشاق چگونه عواطف عاشقانه را به ابزارهای معرفت اخلاقی تبدیل می‌کنند و این سازوکار چگونه با نظریه نوئل کارول هم‌پوشانی دارد؟ در پاسخ، این پژوهش نشان می‌دهد که در جهان روایی اوحدی، تجربه عاطفی نه مقدمه‌ای حاشیه‌ای، بلکه محرک اصلی داوری اخلاقی است؛ و آن‌چه در ظاهر «احساس» خوانده می‌شود، در سطح ساختاری، به فرایندی معرفت‌ساز، فضیلت‌پرور و تفسیرگر بدل می‌شود.

پرسش‌های پژوهش عبارت‌اند از:

۱. عواطف عاشقانه در منطق‌العشاق چگونه در سیر روایت به منابع داوری اخلاقی بدل می‌شوند؟
۲. کدام عناصر بلاغی و استعاری در این متن سازوکار تبدیل «احساس» به «معرفت اخلاقی» را ممکن می‌سازند؟
۳. نظریه نوئل کارول چه ظرفیت‌هایی برای تحلیل تعامل عاطفه و اخلاق در متون غنایی-عرفانی فارسی فراهم می‌آورد؟

۱.۱. پیشینه پژوهش

رابطه عشق با عرفان و دین (معیارها و آموزه‌های معرفتی و اخلاقی) در پژوهش‌های بسیاری مورد توجه بوده است؛ از جمله راهنورد کهنه‌شهری و همکاران (۱۴۰۱) در مقاله «شرح عشق و محبت از منظر امام محمد غزالی و احمد غزالی (با تکیه بر احیاء علوم الدین و سوانح العشاق)» به این نتیجه رسیده‌اند که «نگاه و نگرش امام محمد غزالی نسبت به این مضمون، نگاهی دین‌مدار و معطوف به مذهب است. حال آنکه آنچه از سوانح احمد غزالی می‌توان استنباط کرد این است که دیدگاه وی نزدیکی و قرابت بیشتری با دیدگاه عارفان دارد» امیری (۱۴۰۲) نیز در مقاله «تحول مفهوم عشق و محبت در عرفان اسلامی» کارکرد عشق و محبت را در معرفت‌آموزی و استعلای روحانی بررسی کرده است و نتیجه گرفته است که «عارفان مسلمان با بهره‌گیری از آموزه‌های الهی- انسانی و تجربه عشق لطائف حکمی و نکات معرفتی و ادبی مهمی در باره محبت و اسرار آن بیان نمودند. در اندیشه عرفا میل، موافقت و ایشار از مؤلفه‌های سلوک عارفانه می‌تواند به محبت و عشق بیانجامد. هر عشقی با معرفت توأم است؛ خواه قبل و یا بعد آن، با

وجود ممنوعیت عشق و بیان ناپذیری و مشکلات آن، اما به دلیل جاذبه ذاتی، معرفتی، و رازوار بودنش در اشعار و رسائل عرفا تجلی نمود. در این سیر تکاملی محبت توأم با زهد با معرفت آمیخته به تدریج جای خود را به آموزه‌های معرفتی عاشقانه داد^۱. در دهه‌های اخیر، مسئله نقش عواطف در شکل‌گیری معرفت اخلاقی در مرکز مباحث فلسفه اخلاق، فلسفه ذهن و زیبایی‌شناسی قرار گرفته است. یکی از چرخش‌های مهم در این حوزه، گذار از تلقی عواطف به مثابه واکنش‌های غیرعقلانی و اخلال‌گر، به فهم آنها به عنوان منابع مشروع و ساختاری برای داوری اخلاقی است. در این چارچوب، آثار هنری - و به ویژه متون ادبی - به منزله فضاهایی تلقی می‌شوند که در آن فرد از طریق تجربه‌ای عاطفی-تفسیری، در معرض شکل‌گیری و اصلاح داوری‌های اخلاقی قرار می‌گیرد. نوئل کارول، با ارائه نظریه «عواطف شناخت‌محور»^۲، از مهم‌ترین صاحب‌نظران این حوزه است. او نشان می‌دهد که عواطف در مواجهه با اثر هنری، نه تنها سازوکارهای درک زیبایی شناختی‌اند، بلکه کارکردهایی معرفتی و اخلاقی دارند؛ به گونه‌ای که تجربه عاطفی می‌تواند افق‌هایی از فهم، همدلی، حساسیت اخلاقی و قضاوت عملی را برای مخاطب آشکار کند.

علاوه بر پژوهش‌های داخلی، مطالعات بین‌المللی نیز به بررسی نقش عواطف در متون عرفانی و ادبیات غنایی پرداخته‌اند. آثار آنه‌ماری شیمل درباره عرفان اسلامی (Schimmel, 1975; Schimmel, 1992) و پژوهش‌های ویلیام چیتیک درباره سنت عرفانی عشق و معرفت (Chittick, 1983; Chittick, 1989) نشان می‌دهد که در متون عرفانی، عواطف نه تنها تجربه‌ای احساسی، بلکه سازوکاری برای شکل‌دهی به داوری اخلاقی و بازنمایی ارزش‌های اخلاقی هستند. توجه به این پژوهش‌ها امکان غنابخشی به تحلیل تعامل عاطفه و اخلاق در متون فارسی و فراهم‌سازی بستری برای مقایسه‌ای ضمنی با سنت‌های عرفانی دیگر را فراهم می‌آورد.

۲. مبنای نظری تحقیق

کارول، فیلسوف آمریکایی معاصر و از نظریه‌پردازان برجسته فلسفه هنر و زیباشناسی اخلاقی، با نقد رویکردهای احساس‌ستیز در اخلاق و هنر، بر «شناخت‌مندی عواطف» تأکید می‌کند. وی در آثاری همچون هنر در سه بُعد (Carroll, 2010 a)، فراتر از زیبایی‌شناسی: مقالات فلسفی (Carroll, 2001) و مقاله مشترک او با جان گیسون با عنوان روایت، عاطفه و بصیرت (Carroll, 2011 a)، تصویری نظام‌مند از کارکرد معرفتی و اخلاقی عواطف در مواجهه با آثار هنری ارائه می‌کند. او با

1. cognitive emotions

نقد دوگانگی کلاسیک میان احساس و عقل، استدلال می‌کند که عواطف نه صرفاً واکنش‌های هیجانی، بلکه سازوکارهایی شناختی و معنابخش‌اند که در شکل‌گیری حساسیت اخلاقی و داوری اخلاقی نقش دارند.

در نظریه کارول، بنیانی‌ترین مفهوم، ایده «عواطف شناختی‌مند»^۱ است؛ بدین معنا که احساسات در تجربه هنری واجد بُعد ادراکی، تفسیرگرانه و هنجاری‌اند (Carroll, 2010, pp. 140-142). مخاطب در مواجهه با اثر هنری، از خلال عاطفه به فهم موقعیت‌ها، روابط انسانی، تعارض‌های اخلاقی و ارزش‌های نهفته در متن دست می‌یابد. بنابراین، تجربه عاطفی نه مانعی در برابر شناخت، بلکه بخشی ساختاری از فرایند فهم و قضاوت اخلاقی است.

یکی دیگر از مفاهیم بنیادین کارول، «درهم‌تیدگی دیالکتیکی عاطفه و معرفت»^۲ است. این مفهوم توضیح می‌دهد که چگونه آثار هنری از طریق برانگیختگی عاطفی هدایت‌شده، امکان صورت‌بندی ادراک، تأمل اخلاقی و حتی اصلاح داوری‌های مخاطب را فراهم می‌کنند (Carroll, 2010, pp. 140-142). در این نگاه، عاطفه نه عنصر جانبی، بلکه موتور محرک شکل‌گیری بصیرت اخلاقی است. از این رو، متن ادبی می‌تواند مخاطب را درگیر تجربه‌ای کند که در آن فهم مسائل اخلاقی تنها با استدلال عقلانی حاصل نمی‌شود، بلکه از دل تجربه زیسته عاطفی برمی‌خیزد.

کارول در نوشته‌هایی چون فلسفه وحشت^۳ در کتاب فراتر از زیبایی‌شناسی (۲۰۰۱) مفهوم «بازنمایی عاطفه‌مند»^۴ را طرح می‌کند؛ مفهومی که بر آن است که آثار ادبی و هنری نظام‌هایی هستند که محتوای اخلاقی خود را نه از طریق گزاره‌های مستقیم، بلکه از طریق سازمان‌دهی حسی-روایی، تصویرپردازی، لحن، سکوت‌ها، و سازوکارهای تماتیک انتقال می‌دهند. در چنین ساختارهایی، عاطفه واسطه‌ای برای درک موقعیت‌های اخلاقی و تجربه ارزش‌ها می‌شود. این امر به‌ویژه در متونی که در آنها عشق، رنج، سلوک، خطا، تردید و انتخاب اخلاقی حضور پررنگ دارد، آشکارتر است.

کارول در فصل‌هایی از فراتر از زیبایی‌شناسی^۵ همچنین به «ساختارهای معناشناختی احساس»^۶ اشاره می‌کند. در این چارچوب، عاطفه نه بازتابی از معنا، بلکه عنصری سازا در تولید

1. cognitively infused emotions
2. dialectical entanglement of affect and insight
3. The Philosophy of Horror
4. affect-laden representation
5. Beyond Aesthetics, 2001
6. Emotionally Meaningful Structures

معنا و شکل‌گیری ارزش‌های اخلاقی است (Carroll, 2001: 211-213). این سازوکارها نشان می‌دهند که چگونه اثر ادبی می‌تواند مخاطب را از سطح ادراک زیبایی‌شناختی به سطح داوری اخلاقی هدایت کند.

بر بنیاد این چارچوب، پژوهش حاضر می‌کوشد نشان دهد که منطق العشاق چگونه از طریق سازوکارهایی چون زبان استعاری، مناظره اخلاقی، تصویرپردازی عاطفی، گفتمان سلوکی و روایت تمثیلی، تجربه‌ای فراهم می‌آورد که در آن عاطفه و معرفت اخلاقی به‌صورت هم‌افزا عمل می‌کنند.

۱.۲. نقد نظریه شناخت‌مندی عواطف نوئل کارول

نظریه نوئل کارول در باب شناخت‌مندی عواطف و نقش آن در داوری‌های اخلاقی و زیبایی‌شناختی یکی از مهم‌ترین دیدگاه‌های معاصر در فلسفه هنر و فلسفه عاطفه است. کارول استدلال می‌کند که عواطف نه تنها واکنش‌های غریزی یا غیرشناختی نیستند، بلکه واجد مؤلفه‌های شناختی‌اند و نقش اساسی در فهم هنری و داوری ارزش دارند (Carroll, 2011a; Carroll, 2010b). این رویکرد با انگیزه نقد دیدگاه‌های پیشین که عاطفه را صرفاً حسی یا ناآگاه می‌دانستند، شکل گرفته است و تأکید می‌کند که عواطف در بافت‌های ادراکی و معنادار عمل می‌کنند.

با این حال، اگرچه این نظریه مسیر مهمی در فهم نقش عاطفه در تجربه‌های ارزشی باز می‌کند، چند نکته انتقادی بنیادین در آن آشکار است که در این بخش - به اختصار - بررسی می‌شود:

الف) نسبت دقیق میان شناخت و عاطفه: از عناصر کلیدی نظریه کارول این است که عواطف باید به‌مثابه واکنش‌های شناختی درک شوند، به‌طوری که تجربه عاطفی بدون شناختِ شروط و ساختارهای آن قابل توضیح نباشد. با این حال، در ادبیات حوزه عاطفه و روان‌شناسی مدرن روشن شده است که بسیاری از پاسخ‌های عاطفی، به‌ویژه در سطوح پیش‌شناختی یا سریع، ممکن است مستقل از فرآیندهای شناختی پیچیده عمل کنند و در بسیاری موارد پیش از هرگونه شناخت آگاهانه شکل گیرند (Eich, Bower, Kihlstrom, et al., 2000). این موضوع نشان می‌دهد که تعریف شمولی شناخت در همه ابعاد تجربه عاطفی می‌تواند مختصر یا دست‌کم موضوع بحث باشد.

ب) چالش‌های میان‌رشته‌ای در تعریف مفاهیم: هنگامی که نظریه‌ای از فلسفه هنر وارد گفت‌وگو با روان‌شناسی و علوم شناختی می‌شود، ضروری است که مفاهیم پایه به‌وضوح تعریف شوند. ادبیات میان‌رشته‌ای نشان می‌دهد که هنوز توافق واحدی بر سر تعریف «عاطفه» در



روان‌شناسی وجود ندارد؛ برخی عاطفه را فرآیندی پیچیده و چندبعدی می‌دانند که نه تنها شناختی بلکه از ترکیب شناخت، احساس و بیولوژی نیز تشکیل شده است (Goldie & Schellekens, 2011). در این چارچوب، می‌توان پرسید که آیا رویکرد شناخت‌گرایانه کارول به‌تنهایی قادر است همه جنبه‌های تجربه عاطفی را پوشش دهد یا نیازمند تکمیل با دیدگاه‌های دیگر است.

ج) زمینه‌های فرهنگی و بافت معنایی: نقد دیگر به نظریه کارول، عدم توجه صریح به نقش زمینه فرهنگی و بسترهای معنایی خاص در شکل‌گیری تجربه‌های عاطفی است. مطالعات میان‌رشته‌ای نشان داده‌اند که تجربه و تفسیر عواطف در فرهنگ‌ها و سنت‌های معنایی مختلف می‌تواند به‌طور قابل توجهی متفاوت باشد، و این امر در تحلیل تجربه‌های عاطفی در بافت‌های غیرغربی، مانند سنت‌های عرفانی و اخلاقی اسلامی، اهمیت می‌یابد. در مجموع، نظریه کارول نقطه شروع مهمی برای فهم نقش عاطفه در داورهای ارزش دارد و تلاش می‌کند شکاف میان عاطفه و شناخت را پر کند، اما نقدهای یادشده نشان می‌دهد که تحلیل‌های آینده نیازمند توجه به دیدگاه‌های روان‌شناسی، فرهنگی و میان‌رشته‌ای گسترده‌تر هستند تا بتوانند نقش عاطفه را در بافت‌های مختلف انسانی به‌طور جامع‌تر توضیح دهند.

۳. یافته‌های پژوهش

تحلیل ساختار معنایی و بلاغی منطق‌العشاق بر مبنای نظریه معناشناسی عاطفی نونل کارول نشان می‌دهد که این منظومه عرفانی، بر خلاف تلقی‌های سنتی که آن را صرفاً جلوه‌گاهی از مضامین تغزلی یا آموزه‌های عرفانی می‌دانند، بافتی پیچیده و هم‌پیوند از احساس، شناخت و تجربه اخلاقی را شکل می‌دهد. در این منظومه، عاطفه نه عنصر پیرامونی یا تزئینی، بلکه یکی از بنیان‌های معناپردازی و داور اخلاقی به شمار می‌رود؛ عاطفه‌ای که در زبان استعاری، گفت‌وگوهای مناظره‌محور، و ساختارهای مضمونی متن، به‌صورت شناختی و اخلاق‌ساز درونی شده است.

۳.۱. عواطف شناخت‌مند و نقش آنها در معرفت اخلاقی

یکی از بنیان‌های نظری نونل کارول در فلسفه هنر، مفهوم «عواطف شناخت‌مند»^۱ است که

1. cognitively infused emotions

تأکیدی نو بر نقش فعال و معناپردازانه احساسات در تجربه هنری دارد (Carroll, 2010, pp. 138-139). برخلاف نگرش سنتی که عواطف را صرفاً واکنش‌های هیجانی می‌دانست، کارول آنها را سازوکارهایی پیچیده و ساختاریافته می‌داند که در فرآیند فهم متن و داوری اخلاقی مخاطب نقش محوری دارند. در این رویکرد، تجربه عاطفی نه مانعی در برابر شناخت یا اخلاق، بلکه بخشی سازنده از فرآیند تفسیر، ارزیابی و قضاوت اخلاقی است.

در منطق‌العشاق، ساختار روایی مبتنی بر گفت‌وگوی عاشق و معشوق، بستر مناسبی برای ظهور و تجلی عواطف شناخت‌مند فراهم می‌کند. برخلاف تصور رایج که عواطف در اشعار عرفانی صرفاً واکنش‌های هیجانی‌اند، در این منظومه، احساسات به‌صورت هدفمند، تمثیلی و اخلاق‌ساز به کار گرفته می‌شوند.

احساساتی چون شوق وصال و حیرت، مسیر فهم عرفانی و درک موقعیت‌های اخلاقی شخصیت‌ها را برای مخاطب هموار می‌کنند.

ترس، اضطراب و حسرت، نه صرفاً واکنش روانی، بلکه نشانه لحظات بحرانی در سلوک و تصمیم‌گیری اخلاقی هستند و نقش راهنما در رشد اخلاقی شخصیت‌ها دارند.

در این متن، عاطفه به «زبان دوم» تبدیل می‌شود که مفاهیم پیچیده عرفانی، فلسفی و اخلاقی را به‌گونه‌ای هنری منتقل می‌کند. بر همین اساس، منطق‌العشاق نمونه‌ای از ادبیاتی است که در آن دیالکتیک میان عاطفه، معرفت و داوری اخلاقی، ساختار معنایی متن را شکل می‌دهد و این متن را در چارچوب نظری کارول، به‌عنوان اثر هنری «دیالکتیکی» از عاطفه، معرفت و اخلاق می‌توان تحلیل کرد (Carroll, 2010, pp. 140-142).

در ادامه، زیرمؤلفه‌های عواطف شناخت‌مند در این اثر بررسی می‌شود:

۱.۱.۳. روایت عاطفه‌محور و نقش آن در معرفت اخلاقی^۱

کارول تأکید می‌کند که احساسات شناخت‌مند، اغلب از طریق ساختارهای روایی شکل می‌گیرند که به‌طور ضمنی یا صریح، بار احساسی دارند و مخاطب را به سوی معنا و داوری اخلاقی هدایت می‌کنند (Carroll, 2010, pp. 140-142). در نظریه نوئل کارول، روایت عاطفه‌محور به ساختاری اطلاق می‌شود که در آن احساسات نه صرفاً محتوای عارضی، بلکه محرک و

1. Emotionally Inflected Narrative Structures and Moral Insight

بنیان‌گذار روایت‌اند و فرآیند شکل‌گیری معرفت اخلاقی مخاطب را فعال می‌کنند. به بیان دیگر، این روایت‌ها تجربه‌ای احساسی را بازمی‌نمایانند و همزمان عاطفه را به‌عنوان سازه اخلاق‌ساز و معنابخش درون روایت سازمان‌دهی می‌کنند؛ بدون درک یا هم‌دلی با این احساسات، فهم و داوری اخلاقی روایت نیز ناقص یا ناتمام می‌ماند.

از بیت‌های آغازین بخش «ده نامه» در منطق‌العشاق مشاهده می‌کنیم که با روایتی عاطفه‌محور مواجه‌ایم: از بیت‌های آغازین بخش «ده نامه» از منطق‌العشاق، متوجه می‌شویم که با روایتی عاطفه‌محور مواجه‌ایم:

شنیدم کز هوسناکان جوانی	به ناگه فتنه شد بر دلستانی
رخش زرد و تشش باریک می‌شد	جهان بر چشم او تاریک می‌شد
شب‌ی بیدار بود از عشق نالان	پریشان گشته چون آشفته‌حالان
دلش را آتش سودا برآشفست	چو آتش تیزتر شد باد را گفت

(اوحدی، ۱۳۳۵، ص ۱۷)

روایت عاطفه‌محور در این بخش، نقشی بنیادین و فعال برای احساسات در ساختار روایت دارد و در شکل‌دهی به معرفت اخلاقی مخاطب مشارکت می‌کند. برخلاف روایت‌هایی که عاطفه صرفاً جلوه‌ای فرعی یا واکنشی نسبت به رخداد‌های بیرونی است، این روایت بر محور انفجار درونی و تحول هیجانی شخصیت شکل می‌گیرد. فعل «فتنه شد» به مثابه نقطه‌عطفی نمادین، تغییر درونی و حالت بحرانی روانی را بازنمایی می‌کند؛ این حالت نه صرفاً توصیف یک رخداد، بلکه آشکارسازی فرآیندهای روان‌شناختی و اخلاقی است که تجربه عاطفی و داوری اخلاقی مخاطب را شکل می‌دهد.

زبان شعری در این بیت‌ها، تجربه عاطفی را از طریق تصاویر حسی و نشانه‌های بدنی مثل «رخ زرد»، «تن باریک» و «جهان تاریک» منتقل می‌کند؛ این نشانه‌ها پیوند میان جسم و ذهن، یا عاطفه و ادراک اخلاقی را نشان می‌دهند و پایه‌ای برای درک عمق دگرگونی درونی و رشد اخلاقی فراهم می‌کنند. در اینجا، عاطفه نه تنها حالت ذهنی، بلکه تجربه‌ای تمام‌عیار است که ذهن، بدن و حس اخلاقی مخاطب را همزمان درگیر می‌سازد و روایت را پیش می‌برد.

ترکیب‌های استعاری همچون «آتش سودا» بار معنایی دوگانه‌ای دارند که هم شدت عشق و هم اضطراب و بی‌قراری شخصیت را نشان می‌دهند؛ این استعاره‌ها مخاطب را به سطحی از هم‌دلی و فهم اخلاقی دعوت می‌کنند که بدون آن، درک کامل روایت و قضاوت اخلاقی شخصیت‌ها ممکن

نیست. به این ترتیب، عاطفه به عنوان سازه روایت شناختی عمل می کند؛ عاملی که ساختار معنایی و روند روایت را شکل می دهد و فرآیند شکل گیری معرفت اخلاقی را هدایت می کند.

۳. ۱. ۲. احساسات به مثابه ابزار تفسیر در تولید معرفت اخلاقی^۱

کارول بر این باور است که عواطف در هنر، ابزارهایی برای تفسیر معنا و هدایت داوری اخلاقی هستند؛ آنها نه تنها پاسخ، بلکه راه گشا و هدایت گر فهم و قضاوت اخلاقی اند (Carroll, 2009, pp. 179-180). در منطق العشق، احساساتی چون حسرت، خوف یا امید در گفت وگوهای عاشق و سالک، مخاطب را به تأمل در مفاهیمی چون فنا، فراق، مسئولیت، وفاداری و حقیقت وجودی سوق می دهند. رویکرد اوحدی به احساسات، با نگرشی همسو با نظریه نونل کارول، از سطح بازنمایی ساده به کارکردی هرمنوتیکی ارتقا می یابد. بر اساس دیدگاه کارول، احساسات در آثار هنری صرفاً واکنش های روانی یا تزیینی نیستند، بلکه دستگاه های تفسیرگراند که جهان درونی و بیرونی شخصیت ها و همچنین موقعیت های اخلاقی و ارزش ها را معنا می بخشند و مخاطب را در فرایند فهم و داوری اخلاقی مشارکت می دهند.

به عبارت دیگر، احساسات نوعی رهیافت معرفتی-اخلاقی در روایت هستند که همچون ابزارهای تفسیری^۲ عمل می کنند. برای مثال، در ابیاتی همچون:

مرا گفתי که: از عشق تو مستم
چو دل بردی ز مهرم سیر گشتی

به دستان کردن آوردی به دستم
جفا کردی، که بر من چیر گشتی

(اوحدی، ۱۳۳۵، ص ۲۲)

با نمونه ای روشن از عملکرد عاطفی-تفسیری و اخلاق ساز مواجه ایم. عاشق وضعیت خود را نه با تحلیل منطقی یا بازنمایی صرف روابط، بلکه از خلال تفسیر عواطفش تبیین می کند. او با رمزگشایی از احساساتش، به برداشتی خاص از رابطه و قضاوت اخلاقی درباره وفاداری، عدالت و بی وفایی می رسد: «سیر شدن از مهر» و «چیرگی جفا». این احساسات نه بازتاب صرف وقایع، بلکه شکل دهنده ادراک و داوری اخلاقی او هستند.

1. Emotions as Heuristic Devices for Moral Insight
2. heuristic devices



در این نوع روایت، ادراک عاطفی به مثابه سازوکار تفسیرگر اخلاقی عمل می‌کند. عاشق از رهگذر تجربه عاطفی خاص خود (دل‌زدگی معشوق، ستم دیدن خود) به نوعی داوری ارزشی و معنابخشی اخلاقی می‌رسد. مفاهیمی چون «جفا»، «چیرگی»، و «سیر شدن»، برآمده از تفسیری درون‌سو و شهودی‌اند که بنیان آن را حسرت، طردشدگی و شناخت اخلاقی تجربه‌شده شکل می‌دهند.

بر اساس منطق نظریه کارول، چنین تأویلی از احساس، شکلی از ادراک عاطفی معرفت اخلاقی^۱ است. مخاطب نیز از طریق هم‌حسی با این وضعیت، نه تنها در سطح عاطفی، بلکه در سطح داوری اخلاقی، با مفاهیمی چون وفاداری، بی‌عدالتی، قدرت، و جفا درگیر می‌شود. بدین ترتیب، احساس به‌عنوان نشانه‌ای از حقیقت اخلاقی در جهان روایت عمل می‌کند. وقتی عاشق می‌گوید «جفا کردی، که بر من چیره گشتی»، این داوری نه ناشی از واقعیتی بیرونی، بلکه زائیده تفسیر عاطفی و معرفت اخلاقی تجربه زیسته اوست.

علاوه بر این، منطق عاطفی روایت، به جای اینکه از نظام علی بیرونی تبعیت کند، از نظم درونی احساسات و ارزش‌های اخلاقی پیروی می‌کند. در این نظم، پویایی روانی عاشق - از مستی عشق تا تجربه جفا - حرکت از وصال به فراق، از امید به طرد و از اعتماد به دل‌زدگی را رقم می‌زند؛ حرکتی درونی و در عین حال واجد بار معرفت اخلاقی و تفسیری عمیق است.

از منظر بلاغی، زبان اوحدی نیز در خدمت این راهبرد اخلاقی-تفسیری قرار دارد. استفاده از افعال «گفتی»، «آوردی»، «بردی»، «گشتی» و «کردی»، به‌گونه‌ای فعل‌محور، نشان‌دهنده جهت‌دار بودن عواطف و نقش آنها در هدایت داوری اخلاقی است؛ به این معنا که احساسات صرفاً تجربه‌ای انفعالی نیستند، بلکه واجد کنش و پیام اخلاقی‌اند. این افعال، ذهن عاشق را در مقام فاعل اخلاقی و معنابخش قرار می‌دهند که با بازگویی احوال در قالب گفت‌وگویی شبه‌خطابی، تجربه زیسته‌اش را به نوعی معرفت اخلاقی تبدیل می‌کند.

در نتیجه، احساس در این بخش از منطق العشاق نه صرفاً نمود حالت عاشقانه، بلکه ابزار شناخت و داوری درباره روابط قدرت، وفاداری، جفا و دیگر مفاهیم اخلاقی است. این ساختار عاطفی-تفسیری، مخاطب را از مقام ناظر منفعل خارج کرده و او را وارد فرآیند ادراک مشارکتی، معناپردازی و داوری اخلاقی می‌کند. از همین روست که در چنین بافتی، عاطفه در حکم دستگاه فهم اخلاقی عمل می‌کند؛ فهمی که نه عقلانی و محاسبه‌گر، بلکه زیسته، شهودی و وجودی است.

۳.۱. کنش عاطفی به مثابه حرکت معنایی و معرفت اخلاقی^۱

کارول معتقد است احساسات در روایت، موتور معنایی و معرفت اخلاقی اند؛ آنها نه فقط تجربه عاطفی شخصیت را بازتاب می دهند، بلکه پیش برنده روایت و شکل دهنده قضاوت اخلاقی او هستند (Carroll, 1999, p. 221). اوحدی در روایت خود، با مفهوم سازی کنش های عاطفی برآمده از سوز عشق یا اضطراب سلوک، ساختار حرکت از طلب به عشق و از عشق به معرفت اخلاقی را سامان می دهد:

ز جام عاشقی مستم دگر بار بریدم مهر و پیوستم دگر بار
به دام عاقلی افتاده بودم ز دام عاقلی جستم دگر بار

(اوحدی، ۱۳۳۵، ص ۳۹)

در این ابیات، عاطفه بنیان گذار حرکت معنایی و اخلاقی روایت است؛ کنش هایی که عاشق از سر می گذرانند، نه تنها دگرگونی های روانی و عاطفی، بلکه زمینه ساز تکوین داوری و شناخت اخلاقی او نیز هستند. بر مبنای دیدگاه نوئل کارول، احساسات در ساحت روایت نقش علی دارند، آنها نیروهای درونی اند که تحول شخصیت و پیشرفت روایتی و اخلاقی را ممکن می سازند؛ به ویژه زمانی که تجربه های عاطفی شدید، مبنای تصمیم، کنش و دگرگونی در قضاوت اخلاقی قرار می گیرند.

در بیت نخست، «ز جام عاشقی مستم دگر بار»، تجلی حالت عاطفی مستی، نشان دهنده تجربه ای از خودبی خودی، شوق و جذبه است که زمینه ای برای بازاندیشی اخلاقی و توجه به فضایل و ضعف های انسانی ایجاد می کند. تعبیر «دگر بار» نشان دهنده بازگشت به تجربه ای عاطفی است که امکان بازاندیشی و اصلاح داوری اخلاقی را فراهم می آورد.

مصرع دوم، «بریدم مهر و پیوستم دگر بار»، بیانگر کنشی دوگانه است که در آن گسست و اتصال به هم پیوسته اند؛ «بریدن» از تعلقات پیشین، کنشی است که تنها با تکیه بر درک عاطفی و تأمل اخلاقی ممکن می شود. این گسست نه صرفاً بی قراری، بلکه مقدمه ای برای وصال مجدد و رشد اخلاقی است؛ نوعی پیوستن آگاهانه به حقیقتی ژرف تر که تجربه عاطفی آن را امکان پذیر کرده است. احساس، در اینجا محرک اراده و تعیین کننده مسیر اخلاقی-روایی است؛ تصمیم عاشق به «بریدن» و «پیوستن» ریشه در عاطفه دارد، اما پیامد آن، پیش برد روایت و تعمیق معنای اخلاقی است.

1. emotion as narrative motor for moral insight

بیت‌های بعدی نیز این تحول اخلاقی را تثبیت می‌کنند: «به دام عاقلی افتاده بودم / از دام عاقلی جستم دگر بار». عقل، که در متون عرفانی گاه نماد حجاب معرفت و مانع سلوک اخلاقی است، به‌مثابه دام بازنمایی می‌شود؛ چیزی که شخصیت را از حرکت به سوی حقیقت اخلاقی باز می‌دارد. رهایی از این دام، با تجربه‌ای عاطفی و شهودی ممکن می‌شود. شخصیت، با تکیه بر نیروی عاطفی ناشی از عشق و مستی، از محدودیت‌های عقلانی می‌گریزد و وارد مرحله‌ای نو در رشد اخلاقی و حرکت معنایی روایت می‌شود.

۲.۳. بازنمایی عاطفی در فرآیند معناسازی: بلاغت به‌مثابه ابژه اخلاقی-عاطفی

نوئل کارول در آثار خود، به‌ویژه در کتاب *Beyond Aesthetics* از اصطلاح «بازنمایی عاطفه‌مند»^۱ برای توصیف سازوکارهایی استفاده می‌کند که در هنر روایی موجب می‌شوند عواطف نه به صورت بیان مستقیم و ساده، بلکه از طریق فرآیندهای بلاغی و ساختاری پیچیده منتقل و شکل بگیرند (Carroll, 2001, pp. 46-49). کارول معتقد است که این بازنمایی عاطفی، خود به‌مثابه یک ابژه اخلاقی-عاطفی عمل می‌کند که مخاطب را درگیر قضاوت و تأمل اخلاقی می‌سازد و امکان معرفت اخلاقی را فعال می‌کند.

بازنمایی عاطفی فراتر از انتقال پیام ساده هیجانی است؛ این سازوکار شامل استفاده هوشمندانه از استعاره، مجاز، تضادهای تماتیک، و حتی ریتم و آهنگ زبان است، که همگی عواطف را در لایه‌های متنوعی از ساختار متن «فشرده» می‌کنند. این فشردگی، به‌مثابه میدان انرژی اخلاقی-عاطفی عمل می‌کند که مخاطب را به تجربه‌ای مشارکتی از جهان درونی شخصیت‌ها و معانی اخلاقی متن می‌کشاند، بدون آنکه نیاز باشد احساسات مستقیماً توضیح داده شوند.

در منظومه منطق العشق، این ویژگی بلاغی به وضوح مشاهده می‌شود. متنی که عمده‌تاً در قالب مناظره‌های عرفانی و اخلاقی نگاشته شده، از بیان ساده پرهیز می‌کند و به جای آن، از زبان استعاری، تشبیه‌های چندلایه و ترکیبات بلاغی پیچیده بهره می‌برد. این زبان بلاغی، عواطف را به شکل هنری و معنادار بازنمایی می‌کند و به مخاطب امکان می‌دهد تا تجربه‌های درونی شخصیت‌ها را نه تنها به صورت احساسی، بلکه به صورت درک اخلاقی و داوری اخلاقی حس کند. این عواطف، از دل تشبیه‌ها، استعاره‌های فلسفی، تضادهای معنایی و ریتم کلام

1. affect-laden representation

برمی خیزند و به صورت «شکل‌های فشرده اخلاقی-عاطفی» در متن جلوه می‌کنند.

نمونه‌ای از این بازنمایی در ابیات زیر دیده می‌شود:

دلم سیر آمد از پیوند و یاری	چو با من رای پیوندی نداری
نه بوی آن که بر من رحمت آری	نه خوی آن که از من عذرخواهی
دلم شد تیره تا کی بردباری	سرم شد خیره تا کی ناامیدی
که گر بعضی بگویم شرم‌مداری	رخت چندان جفا کردست بر من

(اوحدی، ۱۳۳۵، ص ۴۷۳)

در این ابیات، اوحدی با بهره‌گیری از مجموعه‌ای از سازوکارهای بلاغی - استفاده از مجاز، تضاد، تکرار ریتمیک و آوایش - ساختار عاطفی و اخلاقی مخاطب را فعالانه و فشرده بازنمایی می‌کند:

آغاز سخن به شکل خطاب مستقیم «چو با من رای پیوندی نداری» استفاده از «تو» نادیدنی، اما حس شده است که مخاطب را درون ساختار رنج‌آلود عشق و جدایی قرار می‌دهد؛

«دلم سیر آمد از پیوند و یاری» نوعی تناقض درونی می‌سازد عاشق از پیوندی که وجود نداشته است روبه خستگی می‌رود این تضاد بدون شرح اضافی سوز عاطفی را باز می‌تابد؛

عدم حضور «عذرخواهی» و «رحمت» به صورت غیبت‌های آگاهانه معرفی می‌شود این غیبت‌ها خود بلاغت‌اند و نشان‌دهنده فقدان تعهد و بی‌رحمی معشوق؛

ایهام در «سرم شد خیره» و «دلم شد تیره» به صورت مجازی بیانگر انجماد روانی عاشق است نه تنها تعبیری مشخص از احساس سردرگمی و بی‌قرار شدن است بلکه نقطه آغازی می‌شود برای فهم معنایی عمیق‌تر از سردرگمی و ناامیدی؛

«جفا» و «شرمداری» نیز دلالت ضمنی به ادای انتقاد و هجای تعهدزدایی معشوق دارد. بدون اینکه مستقیماً اعتراض یا انتقاد کند. در عوض مخاطب عمیقاً حس می‌کند که چنین جفایی از زبان شاعر نیز از سر تحریر و شکایت گفته می‌شود.

این لایه‌بندی بلاغی، عاطفه را از حوزه احساس صرف بیرون می‌کشد و آن را به ابزار معناسازی و داوری اخلاقی تبدیل می‌کند. مخاطب با تجربه زبان، ریتم و تضاد، نه تنها درد عاشقانه را حس می‌کند، بلکه از خلال این درد، به فهمی عمیق‌تر از مفاهیم اخلاقی چون وفاداری، مسئولیت،



بی عدالتی و نافرمانی دست می‌یابد. به بیان دیگر، بازنمایی عاطفی در منطق العشاق، به مثابه سازوکاری برای تولید معرفت اخلاقی عمل می‌کند و مخاطب را وارد فرآیندی مشارکتی برای درک ارزش‌ها و داوری اخلاقی می‌کند.

۳.۳. ساختارهای معناشناختی احساس: پیوستگی بین فرم و معرفت اخلاقی

در کتاب *Beyond Aesthetics*، نونل کارول مفهوم «ساختار معناشناختی احساس»^۱ را چارچوبی کلیدی برای فهم رابطه تنگاتنگ میان احساس و معنا در هنر معرفی می‌کند. به باور او، احساسات در آثار هنری به ویژه متون ادبی، صرفاً واکنش‌های هیجانی گذرا نیستند، بلکه ساختارهایی منظم، هدفمند و سازمان‌یافته‌اند که در قالب فرم‌های هنری شکل می‌گیرند و به انتقال معانی پیچیده و معرفت‌های اخلاقی عمیق یاری می‌رسانند (Carroll, 2001, pp. 134-136). این دیدگاه سنت تفکیک احساس و شناخت را به چالش می‌کشد و نشان می‌دهد که فرم و احساس در هنر به شکلی پیوسته و هم‌افزا عمل می‌کنند.

در منظومه منطق العشاق نیز این پیوستگی میان فرم و معنا به وضوح مشاهده می‌شود. ساختار روایی این منظومه که مبتنی بر دیالوگ‌های فلسفی و عرفانی است، چارچوبی را فراهم می‌آورد که احساسات در آن به شکل فرم‌های معنادار به کار گرفته شده‌اند تا فراتر از بیان صرف کلام، تجربه شناختی و معرفت اخلاقی را شکل دهند. ساختارهای معناشناختی احساس در این متن، شامل آرایش دقیق واژگان، الگوهای بلاغی، ریتم کلامی و چیدمان تماتیک هستند که همگی دست در دست هم داده‌اند تا احساسات عمیق و پیچیده‌ای را برانگیزند و از طریق آنها معرفتی خاص درباره موضوعات عرفانی-اخلاقی منتقل کنند.

نه بوی آن که بر من رحمت آری	نه خوی آن که از من عذر خواهی
دل‌م شد تیره، تا کی بردباری؟	سرم شد خیره، تا کی ناامیدی؟
که گر بعضی بگویم شرم داری	رخت چندان جفا کردست بر من

(اوحدی، ۱۳۳۵، ص ۴۷۳)

در این ابیات، فرم (ساختار قافیه‌ای و آرایش مصراع‌ها) با احساس عاطفی (درد هجران،

1. emotionally meaningful structures



فرسودگی صبر، اضطراب و ناامیدی) پیوسته و چرخه‌ای معنایی شکل می‌گیرد.

ایجاز و تمرکز بر روی فعل‌ها و اوضاع درونی عاشق نشان می‌دهد احساسات در این متن صرفاً وضعیت ذهنی نیستند بلکه ابزار انتقال معناهای معرفتی و اخلاقی هستند. تکرار لحن پرسشی («تا کی ناامیدی؟ تا کی بردباری؟») و هماهنگی ریتمیک قافیه‌ها، احساسی از نوسان روانی و تأمل بر طول زمان را ایجاد می‌کند؛ احساسی که خواننده را در فضای عاشقانه قرار می‌دهد. همزمان، تضادهایی مانند نبود «عذرخواهی» و «رحمت»، یا «سیر آمدن از پیوند» به‌رغم نبود پیوند واقعی، لحنی پیچیده از تناقض روانی و وجودی پدید می‌آورند. این جاست که فرم بلاغی (مجاز و ایهام) ساختار احساساتی را شکل می‌دهد که دارای عمق فلسفی و معنایی است.

در نتیجه، عاشق تنها روایت‌گر نیست، بلکه این کنش عاطفی (انتظار، سردرگمی، عشق و جفا) موتور معنایی روایت است. خواننده با ساختار شعری - ریتم، قافیه، پرسش‌های درونی - همراه می‌شود و تجربه احساسی را به عنوان بخشی از فهم معنای کلی عشق و رنج می‌یابد.

این همان مفهوم کلیدی نوئل کارول در «ساختار معناشناختی احساس» است: احساسات در متون هنری کالبدهایی ساختاریافته و فرم‌هایی زبانی‌اند که ضمن برانگیختن احساس، معنایی ژرف و معرفتی را منتقل می‌کنند. در این غزل، فرم و عاطفه در سمفونی‌ای هماهنگ، ادراک خواننده را از سطح واژگانی به عمق زیسته‌اش منتقل می‌سازند و به همین دلیل است که بدون توجه به ساختار احساسی-بلاغی، فهم معنای متن ناقص و سطحی باقی می‌ماند.

۳.۴. درهم‌تنیدگی دیالکتیکی عاطفه و معرفت اخلاقی

نوئل کارول در کتاب *Art in Three Dimensions* به نقد تفکیک مرسوم میان «احساس» و «فهم» در هنرهای روایی می‌پردازد و به جای آن، مفهوم نوینی را مطرح می‌کند که آن را «درهم‌تنیدگی دیالکتیکی عاطفه و معرفت»^۱ می‌نامد (Carroll, 2010, pp. 140–142). این مفهوم بیانگر تعامل مستمر و پویا میان ساختارهای عاطفی و شناختی در متون ادبی و هنری است، به‌گونه‌ای که هر یک در شکل‌دهی و تعمیق دیگری نقش دارند. در نظریه کارول، زیبایی‌شناسی عاطفی هنگامی ارزشمند است که میان عاطفه و درک، دیالکتیکی برقرار کند؛ یعنی احساس، زمینه‌ساز معرفت و تأملات اخلاقی شود (Carroll, 2010, pp. 138–139). کارول نشان می‌دهد که در آثار پیچیده و چندلایه، به ویژه در متونی مانند منطق العشاق که همزمان حاوی عناصر عرفانی،

1. dialectical intertwining of emotion and insight

فلسفی و عاشقانه است، نمی‌توان احساس و فهم را از هم جدا کرد. بلکه این دو پدیده به صورت یک فرایند دیالکتیکی به هم آمیخته‌اند که همدیگر را تقویت و تعمیق می‌کنند.

در منطق‌العشاق، این درهم‌تنیدگی از طریق ساختار روایی مناظره‌ای و فلسفی قابل مشاهده است. متن، پیام‌های عرفانی و فلسفی را نه فقط به شکل عقلانی و استدلالی ارائه می‌دهد، بلکه از طریق برانگیختن احساسات و خلق تجربه‌های عاطفی، مخاطب را به درکی شهودی و مکاشفه‌ای می‌رساند که فراتر از فهم صرف کلامی است. به بیان دیگر، خواننده در مسیر دریافت معنا، همواره درگیر یک تجربه دیالکتیکی است که احساسات به عنوان واسطه‌ها و ابزارهای شناختی-اخلاقی عمل می‌کنند و به ظهور معرفت‌های عمیق‌تر می‌انجامند.

خبر دادند معجون را که لیلی	ندارد با تو پیوندی و میلی
بدیشان گفت اگر معشوق جافی ست	وفای عاشق بیچاره کافی ست
تو نیز ار طالب آن یار نغزی	قدم را راست می‌نه تا نلغزی
به هر زخمی ز یاری سر مییچان	عنان از دوستداری بر مییچان
طریق عشق سستی برتابد	محبت جز درستی برتابد
به اول آزمایش باشد آنجا	چو بگریزی گشایش باشد آنجا
اگر خواهی که او غم خوارت افتد	تحمل کن کزین بسیارت افتد

(اوحدی، ۱۳۳۵، ص ۱۴)

در این ابیات، تجربه عاطفی معجون (شوق وصال و رنج جدایی) نه تنها بازتابی از حالات روانی نیست، بلکه موتور حرکت معنایی و اخلاقی روایت است. مفاهیم اخلاقی مانند وفاداری، پابندی به عهد عشق، تحمل رنج و عبور از آزمون‌های اولیه، از دل تجربه عاطفی عاشق بیرون می‌آیند و مسیر رشد اخلاقی او را شکل می‌دهند. فعل‌ها و تصاویر به کار رفته، مانند «بدیشان گفت» و «قدم را راست بگذار»، نه تنها کنش عاشقانه را منتقل می‌کنند، بلکه نشانگر خودآگاهی اخلاقی و اراده آگاهانه در مواجهه با دشواری‌ها هستند. تجربه عاطفی معجون، مخاطب را نیز در فرآیندی مشارکتی قرار می‌دهد؛ یعنی او را وارد تجربه‌ای می‌کند که همزمان احساسی و شناختی است و به فهم اخلاقی از عشق و وفاداری می‌انجامد.

نیز این تعامل عاطفه و معرفت اخلاقی در منطق‌العشاق از طریق ویژگی‌های زبانی و بلاغی متن تحقق می‌یابد. تمثیل‌ها، استعاره‌ها و زبان تغزلی، علاوه بر نقش زبانی، بار عاطفی بالایی دارند که در تعامل متقابل با محتوای فلسفی و عرفانی متن، زمینه‌ساز تجربه‌ای عاطفی می‌شوند

که فهم مفاهیم را تسهیل و تعمیق می‌کند. زبان متنی به گونه‌ای سامان یافته است که هم مفاهیم پیچیده را بیان کند و هم تجربه‌ای عاطفی و شهودی برای مخاطب خلق نماید:

شبی پروانه‌ای با شمع شد جفت	چو آتش در فتادش خویش را گفت
که پیش از تجربت چون دوست گیری	بنه گردن که پیش دوست میری
سخن در دوستداری آزمودست	کز ایشان نیز ما را رنج بودست
دل من زان کسی یاری پذیرد	که چون در پای افتم دست گیرد

(اوحدی، ۱۳۳۵، ص ۱۰)

حکایت پروانه و شمع تمثیلی از سوز عشق و خودفشانی در راه محبت است. پروانه نمایانگر عاشق است و شمع نماد معشوق یا حقیقت نهایی. این تصویر صرفاً احساسی نیست؛ بلکه حامل یک بصیرت فلسفی-اخلاقی نیز هست: نیاز به اراده آگاهانه پیش از تجربه عشق و ضرورت همراهی در سختی. احساس سوزان و عشق پراحساس پروانه، با آن لحظه «جفت شدن» و فداکاری، به شدت بر مخاطب تأثیر می‌گذارد، اما این عاطفه در کنار یک بینش حکمی قرار می‌گیرد - شاعر می‌گوید: «که پیش از تجربت چون دوست گیری / بنه گردن که پیش دوست میری» (اوحدی، ۱۳۳۵: ۱۰). این جملات حکمتی اخلاقی را منعکس می‌کنند که تجربه عشق را نه امری بی‌واکنش، بلکه یک تعامل آگاهانه و انتخاب هوشمندانه می‌داند. این نشان از ادراکی فلسفی دارد که تنها از دل تجربه عاطفی برنیامده؛ بلکه ادراکی شناختی و هشیارانه است. در ابیات نمونه، تجربه عشق (آزمودن دانش در عشق) با تجربه احساسی (رنج و فداکاری) به هم می‌رسند. اوحدی می‌گوید تشخیص ارزش دوست، نه از آگینه کلمه، بلکه از رنج و همراهی حقیقی حاصل می‌شود. این یک نگاه دیالکتیکی است که احساس را نه کاذب یا سطحی، بلکه تصدیق‌کننده فهم عمیق انسانی می‌داند.

از این منظر، حکایت پروانه و شمع نه صرفاً یک داستان عاشقانه که فرمی عرفانی و فلسفی دارد، بلکه یک متن تجربه‌شونده است که مخاطب را وارد یک فرایند معناآفرینی می‌کند. احساسات پروانه، در کنار بینشی که در قالب سخن حکمی بیان می‌شود، به یک ساختار جلوه‌دهنده معنا تبدیل می‌شوند: معنا نه در صرف بودن عاشقانه، بلکه در کشف قدرت آگاهانه انتخاب عشق و پایداری اخلاقی در آن است.

هم‌چنین در منطق العشاق، بیان جزئیات تجربی و عاطفی عاشقانه مثلاً شرح شوق عاشقانه صرفاً بیان احساس نیست بلکه محرکی برای دستیابی به معرفتی متعالی‌تر است. عاشق در روایت



اوحدی، به شیوه‌ای ایجابی، از دل تجربه‌های تراژیک، به شناختی دست می‌یابد که در آن نه احساس مغلوب تعقل می‌شود، و نه ادراک به خشکی بی‌احساسی فرو می‌غلند؛ بلکه تجربه ادراکی او، بافتی از عاطفه دارد و عاطفه‌اش، آگاهانه، اخلاقی و حتی به‌نوعی عقلانی شده است. احساس، بستری برای تفسیر موقعیت وجودی و نوعی مقاومت در برابر انحلال در رنج است؛ و ادراک، بدون حذف یا سرکوب عاطفه، آن را به افقی از فهم، عاملیت و حتی رشادت وجودی تبدیل می‌کند:

چه باشد گر دلی خون‌شد؟ جگر چیست؟
من از جان هم نمی‌ترسم، دگر چیست؟
ز درد محنت و اندوه و خواری
نمی‌ترسم، بیاور تا: چه داری؟

(اوحدی، ۱۳۳۵، ص ۳۹۲).

این سویه دیالکتیکی بین شهود احساسی عمیق (زخم و اندوه) و شناخت قوی/ادراکی برای مواجهه با درد برجسته است. آن‌چنان‌که ساختار عاطفی تجربه عاشقانه نه تنها در ساحت واکنش‌های حسی متوقف نمی‌ماند، بلکه به بستری برای تکوین و تقویت ادراک و عاملیت اخلاقی تبدیل می‌شود. سخن عاشق، از یک سو لیریز از شور و رنج است-«دلی خون»، «جگر»، «درد محنت»، «اندوه و خواری»-که نشان از شدت تجربه عاطفی و رنج‌های عمیق وجودی دارد، اما از سوی دیگر، همین رنج‌ها بستری برای نوعی تعالی معرفتی و استعلا‌ی ارادی می‌شود: «من از جان هم نمی‌ترسم»، جمله‌ای است که نه از موضع انکار درد، بلکه از دل پذیرش و درونی‌سازی آن سر برمی‌آورد. بدین ترتیب، تجربه زیسته عاشقانه، از طریق تنش و آشتی میان عاطفه و خرد، به یک الگوی ادراکی بدل می‌شود که از دل سوختن و گداختن می‌گذرد، اما به انفعال نمی‌انجامد. بلکه این سوز درونی، به واسطه اراده و فاعلیت آگاهانه، به معنایی ورای درد ترجمه می‌شود. در این روایت، احساس صرفاً حالت روانی زودگذر یا پاسخ واکنشی نیست، بلکه نیرویی انگیزنده و مؤثر در تولید معنا و فهم است. این همان چیزی است که نونل کارول در قالب دیالکتیک عاطفه و ادراک صورت‌بندی می‌کند: نوعی همزیستی پویای هیجان و عقلانیت که به تولید تجربه‌ای چندساحتی منتهی می‌شود.

۴. جایگاه مخاطب در فرایند معناپردازی اخلاقی

در رویکرد نونل کارول به درهم‌تنیدگی دیالکتیکی عاطفه و معرفت، مخاطب نه صرفاً یک گیرنده منفعل پیام، بلکه عامل فعالی در فرایند معناپردازی است (Carroll, 2010). این نقش فعال در متون

پیچیده و چندلایه‌ای مانند منطق العشاق به وضوح آشکار می‌شود، جایی که فهم فلسفی و عرفانی تنها از طریق درگیر شدن هم‌زمان عاطفی و شناختی مخاطب با متن میسر می‌شود و این درگیری زمینه‌ساز تولید معرفت اخلاقی نیز است.

در نظریه کارول، مخاطب با شخصیت‌های هنری هم‌دلی شناخت‌مند برقرار می‌کند؛ یعنی نه صرفاً احساس هم‌دردی، بلکه هم‌فهمی نسبت به چشم‌انداز فکری، وجودی و اخلاقی آنان (Carroll, 2009, pp. 182-184). خواننده با عاشق هم‌دلی می‌کند، نه از سر دلسوزی، بلکه به دلیل آنکه رنج و تجربه‌های عاشق حامل معرفت اخلاقی و داوری درباره درست و نادرست، وفاداری و جفا، بردباری و بی‌وفایی هستند. این هم‌دلی باعث می‌شود که مخاطب درکی عمیق و اخلاق‌محور از متن پیدا کند و داوری‌هایی درباره ارزش‌ها و روابط انسانی شکل دهد.

در منطق العشاق، زبان شاعرانه و ساختار مناظره‌ای متن، یک میدان تعاملی میان متن و مخاطب ایجاد می‌کند که خواننده را به مشارکت در مکاشفه‌ای عمیق و اخلاقی دعوت می‌کند. این مشارکت فراتر از دریافت صرف معناست و مخاطب را وارد فرایندی می‌کند که در آن احساس و معرفت اخلاقی به صورت دیالکتیکی درهم تنیده می‌شوند و «مکاشفه»ی اخلاقی و عرفانی شکل می‌گیرد:

در آن ایام کز من دور شد بخت سراسر کار من بی‌نور شد سخت (اوحدی، ۱۳۳۵، ص ۴۵۵).

در این بیت، تجربه «دوری بخت» نه صرفاً به معنای روزگار ناموافق و اقبال نامساعد، بلکه نمادی است برای فقدان «نور» معرفتی و روحانی که پیش‌زمینه رشد و تعالی معنوی است. از منظر نظریه نوئل کارول درباره «درهم‌تنیدگی دیالکتیکی عاطفه و معرفت-اخلاق»، این بیت نمونه‌ای بارز از تأثیر متقابل و هم‌افزای عواطف و شناخت در فرایند معناپردازی است. در واقع، مخاطب با مشارکت در دریافت «احساس» شاعر، وارد یک فرایند شناختی عمیق می‌شود که فراتر از فهم زبانی ساده است و به تجربه‌ای شهودی و اخلاقی می‌انجامد. این فرایند از طریق «هم‌نشینی عاطفه و معرفت»^۱ که کارول به آن اشاره می‌کند، زمینه‌ساز «معرفت دل» می‌شود؛ یعنی نوعی معرفت که از بطن احساسات عمیق و تجارب درونی برخاسته و قادر است معانی چندلایه فلسفی و اخلاقی را به نحو مؤثری انتقال دهد. به این ترتیب، مخاطب نه صرفاً دریافت‌کننده منفعل بلکه عامل فعال در بازتولید معناست؛ چرا که عواطف شاعرانه به عنوان

1. affective-cognitive synergy

«وسیله شناختی» عمل کرده و درک مفاهیم پیچیده فلسفی را تسهیل می کنند:

خداوند به ارواح بزرگان که یوسف را نگه داری ز گرگان (اوحی، ۱۳۳۵، ص ۴۵۷).

در این فراز، دعا و توسل شاعر به «ارواح بزرگان» و التماس به خداوند برای حفاظت «یوسف» از «گرگان»، نمادی است از پیوند عرفانی انسان با مقدسات و عوالم معنوی.

بنابراین، در منطق العشاق، معنا و معرفت اخلاقی تنها محصول تحلیل عقلانی نیست؛ بلکه نتیجه تعامل پیچیده‌ای از مؤلفه‌های عاطفی، شناختی و فرهنگی است که در دل متن شکل می گیرد و با مشارکت فعال مخاطب، به فرایندی پویا و چندبعدی تبدیل می شود.

نتیجه گیری

یافته‌های این پژوهش نشان می دهد که در منظومه منطق العشاق اوحی مراغه‌ای، عاطفه و معرفت در یک روند دیالکتیکی و درهم تنیده حضور دارند و هر یک به غنای دیگری می افزاید و فهم فلسفی، عرفانی و اخلاقی را تعمیق می بخشد. برخلاف نگاه‌های سنتی که احساس و فهم را جدا و متضاد می دانند، این متن با بهره‌گیری از ساختار روایی مناظره‌ای، استعاره‌های کنشی، تمثیل‌های سلوکی، و زبان بلاغی پررنگ نشان می دهد که عواطف نه تنها واکنش‌های سطحی نیستند، بلکه بسترهای ضروری و فعال در فرایند تولید معنا، داوری اخلاقی و معرفت‌اند.

نمونه‌های تحلیل شده، به ویژه حکایت پروانه و شمع، ایات عاشقانه، و صحنه‌های عاطفی برجسته، نشان می دهد که احساسات عمیق عاشقانه و عرفانی هم‌زمان حامل تجربه‌ای فلسفی و معرفت اخلاقی‌اند و در شکل دهی به انتخاب آگاهانه، پابندی به ارزش‌ها و تعالی اخلاقی مؤثر هستند. این عاطفه‌ها، به جای حالت‌های روانی گذرا، به نیروهای محرک و مولد فهم و داوری اخلاقی تبدیل می شوند و خواننده را وارد تجربه‌ای شهودی، اخلاق محور و چندسطحی می کنند.

همچنین، مواجهه عاشقانه با رنج و درد در متن، نشان می دهد که عاطفه‌ها نه به عاملی بازدارنده بلکه به بستری برای شکل‌گیری عاملیت اخلاقی، اراده و پایداری در مسیر ارزش‌ها تبدیل می شوند. تجربه دردناک، به کمک خرد و اراده آگاهانه، به معنایی فراتر از خود درد بدل می گردد و در این فرآیند، هم آمیختگی عاطفه و معرفت اخلاقی به بهترین وجه نمایش داده می شود.

در پاسخ به پرسش دوم پژوهش، عناصر بلاغی و استعاره‌ای کلیدی که سازوکار تبدیل احساس به معرفت اخلاقی را ممکن می سازند عبارت‌اند از:

- استعاره‌های کنشی و صور خیال که تجربه عاطفی را به تصمیمات اخلاقی مرتبط می‌کنند،
- تمثیل‌های سلوکی که مسیر اخلاقی و تربیتی عاشق را بازنمایی می‌کنند،
- ساختار روایی مناظره‌ای و گفت‌وگوهای اخلاقی که امکان مشاهده و تحلیل واکنش‌های عاطفی و داوری‌های اخلاقی را فراهم می‌آورد،
- آرایه‌های بلاغی و تکرارهای نمادین که تجربه عاطفی را تعمیق و تثبیت می‌کنند.

به این ترتیب، منطق العشاق نمونه‌ای برجسته از متنی است که خواننده را درگیر فرآیندی پیچیده و پویا می‌کند؛ فرآیندی که در آن احساسات انسانی و شناخت فلسفی و اخلاقی در تعاملی دیالکتیکی، معنای عشق، فضایل انسانی و زندگی اخلاقی را بازتولید می‌کنند. این یافته‌ها تأکید می‌کنند که برای درک عمیق‌تر متون عرفانی-عاشقانه، نمی‌توان عاطفه و معرفت اخلاقی را از هم تفکیک کرد؛ بلکه باید آنها را به مثابه دو وجه جدایی‌ناپذیر یک تجربه زیسته معنادار و اخلاق‌محور دید.

در نهایت، پژوهش حاضر روشن می‌سازد که عاطفه در تولید معرفت اخلاقی، فلسفی و ادبی نقشی فعال دارد و ترکیب دیالکتیکی احساس و فهم اخلاقی، کلید گشودن عمق‌های معنا، تجربه انسانی و پرورش فضایل اخلاقی در متون چندلایه و پیچیده است.



۱۰۳

از تجربه عاطفی تا داوری اخلاقی: واکاوی نقش عواطف در معرفت اخلاقی در منطق العشاق...

فهرست منابع

- امیری، تورج. (۱۴۰۲). «تحول مفهوم عشق و محبت در اندیشه عارفان مسلمان». زبان و ادب فارسی، ۵۷، ص ۴۷-۶۷.
- اوحدی مراغه‌ای، رکن‌الدین. (۱۳۳۵). خلاصه احوال و منتخب آثار اوحدی اصفهانی معروف به مراغه‌ای و مشوی منطق العشاق یا ده‌نامه اوحدی (به اهتمام محمود فرخ). مشهد: آزادی.
- تجلیل، جلیل. (۱۳۷۳). تصاویر بلاغی در منطق العشاق. زبان و ادبیات فارسی، ۴ و ۵، ۳۳-۴۲.
- راهنور کهنه‌شهری، آریتا؛ و همکاران. (۱۴۰۱). شرح عشق و محبت از منظر امام محمد غزالی. پژوهشنامه ادب غنایی، ۳۸، ۵-۳۰.
- کیاشمشکی، ابوالفضل؛ و همکاران. (۱۴۰۳). رابطه عقل و عشق در اخلاق عشق‌محور قرآنی. قبسات، ۱۱۴، ۱۱۰-۱۳۵.

Carroll, N. (2001). *Beyond aesthetics: Philosophical essays*. Cambridge University Press.

- Carroll, N. (2010a). *Art in three dimensions*. Oxford University Press.
- Carroll, N. (2010b). *Philosophy of art: A contemporary introduction*. Routledge.
- Carroll, N. (2011a). *Narrative, emotion, and insight*. Pennsylvania State University Press.
- Carroll, N. (2011b). *Beyond aesthetics: Essays on art and emotion*. Cambridge University Press.
- Chittick, W. C. (1983). *The Sufi path of love: The spiritual teachings of Rumi*. SUNY Press.
- Chittick, W. C. (1989). *The Sufi path of knowledge: Ibn al-'Arabi's metaphysics of imagination*. SUNY Press.
- Goldie, p. (2009). *The emotions: A philosophical introduction*. Routledge.
- Goldie, p. (2012). Emotion, imagination, and literature. In M. Kieran (Ed.), *Philosophy and literature: An introduction* (pp. 63–85). Routledge.
- Holt, J., & Long, T. (1999). Moral guidance, moral philosophy, and moral issues in practice. *Nurse Education Today*, 19(3), 246–249.
[https://doi.org/10.1016/S0260-6917\(99\)80010-0](https://doi.org/10.1016/S0260-6917(99)80010-0)
- Irwin, T. H. (1994). Happiness, virtue, and morality. *Ethics*, 105(1), 153–177.
<https://doi.org/10.1086/293682>
- Leder, H., Belke, B., Oeberst, A., & Augustin, D. (2004). A model of aesthetic appreciation and aesthetic judgments. *British Journal of Psychology*, 95(4), 489–508.
- Menninghaus, W. (2012). *The aesthetics of emotions: Upheavals in literary art and culture*. Cambridge University Press.
- Schimmel, A. (1975). *Mystical dimensions of Islam*. University of North Carolina Press.
- Schimmel, A. (1992). *I am wind, you are fire: The life and work of Rumi*. HarperSanFrancisco.
- Zahavi, D., & Roepstorff, A. (2011). Affectivity and cognition: The integration of emotional and cognitive processes. In *Philosophy of mind and cognitive science*. Oxford University Press.



۱۰۴

فصلنامه علمی - پژوهشی اخلاق پژوهی

سال نهم

شماره اول

بهار

۱۴۰۵